

فصلنامه فرهنگ اجتماعی، اقتصاد

دیکر

سال یازدهم، شماره ۲۰، بهار ۱۳۹۵ - قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

از «به‌کام» تا «ناکام» در «دنیای ذات‌کام»

نظم شکن در شکن

نقدی بر سیاست‌های کلان در

حوزه آب و کشاورزی کشور

اعترافات دانشگاهی

از تاریخ بنای شهر تبریز

حقّی محفوظ سعدی و وثّقی ا

جهان‌بینی سعدی

نمایش مرگ

پرونده ابوالحسن نجفی

ابوالحسن نجفی هم رفت

شیفته‌ای در کسند اعتدال

سخت‌ا که آدمی است

وظیفه انبیاء

راهنمای روشناس

گزارش برنامه «سایه خورشید»

معمای وزن

حالات و مقامات ابوالحسن نجفی

به یاد استاد فرزانه هدایت‌الله علایی

برای خلیل که در چهار رفت

حیف از آن گل که ریخت باد صبا



خسرو احتشامی، محمدرحیم اخوت،

الوند بهاری، جویا جهانپخش،

اصغردادبه، سیدمحسن دوازده‌امامی،

محسن ربانی، مجید زهتاب،

سلیمان ساکت، محمدرضا ضیاء،

لطف‌الله ضیائی، فرهاد طاهری،

محمود فتوحی رودمعجنی،

محمد فشارکی، محمدجواد گسائی،

محمدالدین کیوانی، الهامه محمدلوا،

حسین ملایی، امیرمنصوری،

مصطفی مهرآیین، ضیاء موحّد،

مهدی نوریان

مدیر مسؤول: حسین ملایی
جانشین مدیرمسؤول: دکتر ابراهیم جعفری
سردبیر: مجید زهتاب

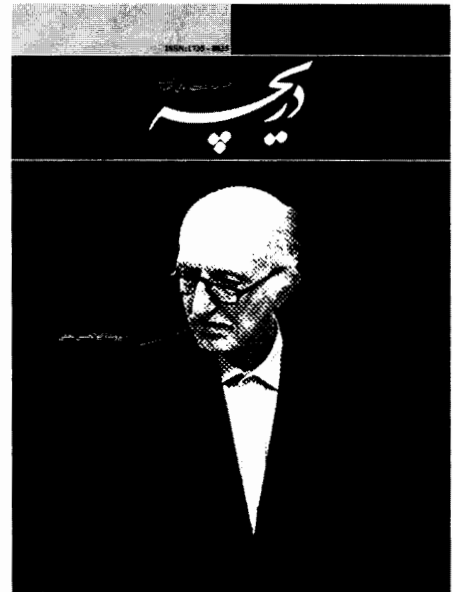
شورای نویسندگان: دکتر نعمت الله اکبری، دکتر محمود امیدسالار،
دکتر نصرالله پورجوادی، جویا جهانبخش، دکتر اصغر دادبه،
دکتر سید محسن دوازدهامامی، دکتر محسن رنایی، مجید زهتاب،
دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر محمود فتوحی رودمعجنی،
دکتر گلپر نصری، دکتر مهدی نوریان

همکاران و همراهان این شماره: ابراهیم احمدی، مظفر احمدی،
احمد انصاری پور، یگانه پوینده فر، مرضیه کوچک زاده، آرزو کیوان،
نگار گودرزی، شادی یساولیان

مدیر اجرایی: حشمت الله انتخابی
نمونه خوان: بهجت قریشی نژاد
طراح و صفحه آرا: مجتبی مجلسی
عکس های جلد: حسن مقیمی، محمدرضا رزمجو

آماده سازی و نظارت فنی چاپ: نقش مانا
تلفن: ۰۳۱۳۶۲۵۷۰۹۹ نمایر: ۰۳۱۳۶۲۵۷۱۳۱
لیتوگرافی: پدیده / چاپ: فرزندگان نو/ صحافی: امین
بها: ۱۲۰۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی شوند.
فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.
نقل مطلب با ذکر مأخذ بلامانع است.
آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.
نشانی دفتر فصلنامه: اصفهان. خیابان شیخ بهایی.
مقابل گز مظفری. ساختمان ۲۷۵. طبقه دوم. واحد ۱۱
آدرس سایت دریچه: <http://darichejournal.com>
آدرس ایمیل: Dariche.magazine@gmail.com
تلفن و نمایر: ۰۳۱۳۲۳۳۳۸۹۱



دریچه

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال یازدهم، شماره ۴۰، بهار ۱۳۹۵

	۵	سید محسن دوازده امامی سرمقاله از «به کام» تا «ناکام» در «دنیای دات کام»	۳
	۱۸	لطف الله ضیائی نقدی بر سیاست های کلان در حوزه آب و کشاورزی کشور	۱۲
	۳۴	مجید زهتاب بازگواز نجد و از یاران نجد گفت و گو با دکتر مهدی نوریان / مجلس دهم	۲۲
	۵۰	جویا جهانبخش حَقِّ مَحْفُوظِ سَعْدِی و مُتَنَبِّی!	۴۰
	۶۲	جویا جهانبخش عَتِّ و سَمِین در باره أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِین قسمت دهم	۵۶
	۶۶	محمد رحیم اخوت نقد داستان همین است که مهم است	۶۵
	۷۱	محمدالدین کیوانی ابوالحسن نجفی هم رفت	۶۸
	۷۸	الوند بهاری سختا که آدمی ست ...	۷۵
	۸۲	محمد رحیم اخوت راهنمای ره شناس	۸۱
	۸۸	فرهاد طاهری خاطراتی از استاد نجفی به نقل از یادداشت های روزانه ام	۸۵
	۹۸	دکتر ضیاء موحد حالات و مقامات ابوالحسن نجفی	۹۶
	۱۰۴	محمد رضا ضیاء برای خلیل که در بهار رفت	۱۰۱
		محسن رنائی نظم شکن در شکن ضرورت گذار از خشونت به گفت و گو تا انتخابات ۹۶	
		محمود فتوحی روده معنی اعترافات دانشگاهی	
		الهامه محمداوا از تاریخ بنای شهر تبریز	
		اصغر دادبه جهان بینی سعدی	
		مصطفی مهرآیین داستان نمایش مرگ	
		خسرو احتشامی شعر بوی پیچک دستان گرمسیری تو	
		فرهاد طاهری شیفته ای در کمند اعتدال	
		سلمان ساکت وظیفه ادبیات در اندیشه و عمل ابوالحسن نجفی	
		امیر منصوری گزارش برنامه «سایه خورشید» مراسم چهلمین روز درگذشت استاد ابوالحسن نجفی	
		محمد فشارکی معمای وزن	
		حسین ملای به یاد استاد فرزانه هدایت الله علایی	
		محمد جواد کسانى حیف از آن گل که ریخت باد صبا	



همین است که مهم است

محمد رحیم اخوت

نویسنده، پژوهشگر و منتقد ادبیات

نقدداستان

رؤیا و کابوس لابد. خوابی از جنس طلای ناب، بی هیچ رگه‌یی از فلزهای تقلبی کم‌بها.

راوی در همسایگی مجلس عزاء، یا به قول او «البته مجلس که نه، باید اسمشو بذارن صحنه‌ی تئاتر»، نشسته است به می‌خواری و از روی صداهایی که به گوشش می‌رسد، نمایش را تعریف می‌کند. اما این‌طور که پیداست، عرقش چندان خالص هم نبوده. تقریباً هیچ نشانی از عوالم مستی در روایت او دیده نمی‌شود. اگر آن «سلامتی» مکرر نبود، خواننده چندان چیزی از می‌خواری و مستی در روایت او نمی‌دید. به قول خودش: «متأسفانه توی دیالوگ‌ها یه خورده خلایقیت به خرج» نداده است. این است که این «نمایش» یا داستان، خواننده را درگیر نمی‌کند. باز هم به قول راوی: «آدم نمی‌دونه خوشحال باشه یا ناراحت».؟ تعبیر «دو چرخه‌ی زندگی» هم از آن تشبیه‌هاست که کمکی به «داستان» شدن داستان نمی‌کند.

با تمام این احوال، «نمایش مرگ» تصویر کمابیش گویایی‌ست از این جامعه‌ی آشفته‌حال و زندگی و مرگ آدم‌های آن. گیرم تصویری سیاه و سفید، پُر از مایه‌های خاکستری. لایه‌های زیرین هم دارد که آن را از یک گزارش عادی و تک لایه متمایز می‌کند. ضربه‌ی نهایی «داستان» هم در سطرهای آخر خودی می‌نماید و داستان یا «نمایش» پایان می‌یابد. پایانی که خواننده‌ی علاقمند را به بازخوانی داستان وا می‌دارد؛ و همین است که مهم است.

اصفهان

خرداد / ۱۳۹۵

شاید بتوان گفت: مهمترین یا آشکارترین تمایز میان «کودکی» و «بزرگسالی»، درک معنای مرگ و قطعیت آن است. «بلوغ» و علائم جسمی آن، برای همه، دختر و پسر، معمولاً در یک سن خاص اتفاق می‌افتد؛ و آدمی را از حال و هوای کودکی به عوالم نوجوانی و جوانی منتقل می‌کند. میان سالی و پیری هم طبعاً پی‌آمدهای جوانی است که گاهی پیش می‌آید و گاهی حسرتش به دل اطرافیان می‌ماند. به هر حال، به قول آن نویسنده‌ی فرانسوی - سیمون دوبوار - «همه می‌میرند» و من کسی را نمی‌شناسم که از نعمت لایزال مرگ محروم مانده باشد. اما «نمایش مرگ» شکل‌ها و اجراهای گوناگون دارد. برای کودکان اغلب چیزی‌ست شبیه یک مهمانی کیک؛ و برای بزرگسالان، چیزی مانند یک نمایش تراژیک با - به قول نویسنده: - «موسیقی متن»ی «که همیشه و برای همه یه شکله».

برای راوی داستان «نمایش مرگ» - به قول خودش: «همه چیز یه مرگ قشنگه بجز موسیقی متنش که همیشه و برای همه هم یه شکله». اما او دلش می‌خواهد وقتی مُرد «این پسر» «نیک‌بخت» بیاد بالای سرم دف بزنه». نقداً راوی فعلاً زنده، این‌طور که پیداست، دم از غنیمت شمرده و نشسته است به باده‌نوشی. خودش می‌گوید: «این یکی را می‌زنم به سلامتی جواد معروفی عزیز و خوابهای طلاییش».

از پیانوی جواد معروفی که بگذریم، «خوابهای طلایی» اینجا ایهامی دارد که علاوه بر آن موسیقی گوش‌نواز، خوابی بی‌دغدغه و آرام را هم به ذهن متبادر می‌کند. خوابی بدون

بوی پیچکِ دستانِ گرم

خسرو احتشامی

شاعر و پژوهشگر ادبیات

اگرچه خفته در آن آشیانه‌ی نازند
کبوتران تو در آرزوی پروازند
همیشه در چمن سینه نغمه‌انگیزند
هماره در قفس پیرهن هم آوازند
ظریف‌تر ز سخن‌های دلکش حافظ
لطیف‌تر ز غزل‌های شیخ شیرازند
پری‌تنان سبک روح قصرِ سحر و فسون
پرندگان سمن بوی گلشن رازند
شراب‌نوش ز جام خلای خورشیدند
حریرپوش و ابریشم گل نازند



نبند چاک گریبان و خودنمایی کن
که آشنا نگهان عاشق و نظربازند
ز چشم زخم حسودان خط امان گیرند
اگر به شاخه‌ی دست من آشیان سازند

سیری تو

اگرچه پنجره از خنده تو خالی ماند
ز عشق عطر عزیزی در این حوالی ماند
به بوی پیچک داستان گرمسیری تو
نگاه گل شد و در کوزه سفالی ماند
به تار و بود غمت بسته پای رفتن من
چو موج رنگ که در جویبار قالی ماند
به آبیاری گلدان دیگر بغل نگشود
دریچه در تب سوزان خشکسالی ماند
چکید قطره‌ای و گریه را تداعی کرد
ز چشم خیس شب تیره در زلالی ماند
هوای قصه پرواز در کتاب تو داشت
دریغ، مرغ کلام از شکسته بالی ماند
تو را ندید که احساس غمگانه کند
عروس آینه در خلوتی خیالی ماند
هنوز منتظرم پر شود ز صبح تن
دهان چوبی قابی که از تو خالی ماند

به باغ پیرهنش خوشه خوشه شب بو داشت
به چشم شب شکنش گله گله آهو داشت
راشتیاق سفر آن همیشه قروردین
در آشیانه جان یک سحر پرستو داشت
نگاه مهر نوازش که سحر می انگیخت ...
به پشت جتگل مرگان چراغ جادو داشت
تلاوت تن او سوره سوره رحمت بود
قداست قد او آیه آیه گیسو داشت
ز بام شب به خرید ستاره اش می بُرد
عروس ماه که آینه در ترازو داشت
حلاوت از پر زنبورهای واژه چکید
که شانه شانه گلاب و غزل به کندو داشت
به پای بوسی او از سپیده می آمد
سفینه‌ای که ز بال فرشته پارو داشت
گذشت و کوچه قدم در قدم به عطر نشست
به باغ پیرهنش خوشه خوشه شب بو داشت

تنش ز سوز هوس زیر پیرهن می سوخت
لبش ز گرمی گل نوسه های من می سوخت
ز شرم گونه آتش گرفته اش می مُرد
اگر چراغ گلی در دل چمن می سوخت
شراب کهنه خورشید و خون تازه تاک
درون سینه آن آتشین بدن می سوخت
ز دفتر نگهش شعله غزل می ریخت
به دیده سپهرش مشعل سخن می سوخت
به خنده خنده شور آفرین شیرینش
شرار خاطره عشق کوهکن می سوخت
کیوترانه در آغوش من چو ره می یافت
تنش ز سوز هوس زیر پیرهن می سوخت

ابوالحسن نجف

دکتر مجدالدین کیوانی

مترجم و عضو شورای علمی دایرة المعارف بزرگ اسلامی

مقالات

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد
وگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر
چگونه کشتی ازین ورطه بلا ببرد

او پی نبرد. وی اصولاً شخصیت آرام، معتدل، متواضع و جنجال‌گریزی داشت. اهل مریدپروری نبود. برعکس بسیاری از استادان دانشگاه و داعیه‌داران عالم فرهنگ و ادب در گذشته و حال که به لطایف‌الحیل کوشیده و می‌کوشند افرادی را از دانشجو و غیردانشجو گرد خود بیاورند تا «پامنبری»‌هایی دایمی برای خود داشته باشند، نجفی از این وادی‌ها به کلی به دور بود. او با اینکه بسیار می‌دانست، هرگز دیده و شنیده نشد که به قصد جلب توجه و احترام‌عاری از معرفت دیگران، دعوی‌های بی‌پایه و «گنده‌گویی»‌های عوام‌پسندی کرده باشد. او از مریدتراشی‌های استادانه بیزار بود، و «استادبازی در آوردن» را خوش نداشت. برای او کشف و عرضه واقعیت‌های علمی مهم بود. نه خوش‌آمدهای احساسات‌زده‌ای که با سخنوری‌های پرآب و تاب و مجلس‌آرایی‌های هیجان‌برانگیز نسبت به استادان آن‌چنانی پیدا می‌شود. او بیشتر اهل خلوت و قلم بود تا جلوت و سخن. کم به مجامع عمومی می‌رفت و کمتر به عرضه سخنرانی رغبت نشان می‌داد، گرچه به حلقه‌هایی از ارباب اندیشه و فرهنگ که با طبیعت و معیارهای سازگار بودند، می‌پیوست و نقش معتناهایی در پرورش و پیشبرد فعالیت‌های آنان ایفا می‌کرد.

با همه این احوال، پُربراه نیست که بپرسیم آیا این واقعاً «طبیعت» نجفی بود که او را از میان به کنار می‌راند یا «مصلحت دید» وی؟ آیا به سائقه طبیعی از مطرح شدن زیاد و طُرطاق و طُرنب می‌گریخت یا از غوغا و جار و جنجال‌های به اصطلاح ادبی که اغلب آلوده سیاست‌بازی و انگ زدن‌های ایدئولوژیکی می‌شود، پروا داشت؟ یکی از راههای نسبتاً مطمئن داوری درباره یک فرد، تأمل در نوع و سنخ کسانی است که با وی معاشرت نزدیک دارند و صادقانه به وی ارادت می‌ورزند. می‌گویند یَعْرِفُ الْمَرْءَ جَلِيسُهُ؛ بنده

چند ماهی است که از ابوالحسن نجفی (۷ تیر ۱۳۰۸-۲ بهمن ۱۳۹۴) فقط خاطراتی و نامی از آثار قلمی او بر سر زبان‌هاست و دیگر کسی چهره نجیب استخوانی او را نمی‌بیند. آخرین بار که استاد را می‌دیدم در محل شهر کتاب، خیابان بخارست بود. قرار بود آنجا ترجمه کتاب *اشکال یک اسطوره، گونه‌گونی شخصیت ادبی حضرت یوسف*، نوشته روانشاد دکتر سعید ارباب شیرانی (د. اسفند ۱۳۸۹) را در خدمت او، دکتر رضا نیلی‌پور و دکتر فرزانه سجودی معرفی و بررسی کنیم. ارباب از یاران قدیم و همشهری نجفی بود. او دو سالی می‌شد که از میان یاران رخت به سرای دیگر کشیده بود. به توصیه استاد نجفی و پیگیری نیلی‌پور، من کتاب ارباب را ترجمه کرده بودم که در ۱۳۹۱ نشر شد. دکتر نجفی آن شب بسیار شکسته‌تر و ناتوان‌تر از آخرین باری که او را دیده بودم به نظر می‌آمد. اندام لاغرش لاغرتر و چهره استخوانیش استخوانی‌تر می‌نمود. صدایش که معمولاً همیشه آرام و خالی از هیجان‌زدگی تند بود، ضعیف‌تر و نفسش کم‌توان‌تر به گوش می‌رسید. با این همه، به یاری ذهن توانا و دقت موشکافانه آنچه را که باید و شاید درباره کتاب ارباب بگویند گفت و به مناسبت، از فن ترجمه و کیفیت ترجمه‌های او با بیانی روشن سخن راند. آن شب مستمعان حاضر در شهر کتاب مقداری از لب تجارب و دیدگاههای استاد در باب ترجمه آگاه شدند.

نجفی یکی از آن دانشمندان خردورزی بود که بسیار کمتر از آنچه بود می‌نمود، زیرا اهل نمایش و میدان‌داری نبود. جز بعضی از خواص، جامعه به تمامیت و ژرفای وجودی

فی هم رفت





می‌خواهم اضافه کنم که فقط ارادتمندان صدیق، منصف و با معرفت‌اند که می‌توانند ملاک‌های قالبی برای تحلیل شخصیت افراد و ارزش‌های خلقی و نظری آنان باشند. بنابراین، باید دید معاشران و دوستداران محرم روانشاد نجفی از گذشته تا دم رفتن چه کسانی بوده‌اند. مثلاً از آنهایی که در دوران رونق بازار جنگ اصفهان با او بودند و آنهایی که در تهران روزان و شبان با او مصاحبت داشتند. دریغا که امثال احمد میرعلایی (درگذشته ۲ آبان ۱۳۷۴، اصفهان)، هوشنگ گلشیری (۱۶ خرداد ۱۳۷۹، تهران)، مصطفی رحیمی (۹ مرداد ۱۳۸۱، تهران)، محمد حقوقی (۸ تیرماه ۱۳۸۸، اصفهان)، و رضا سیدحسینی (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، تهران) پیش از نجفی رفتند و آلا شاید پاسخ‌هایی برای سؤالات ما می‌داشتند. این روزها بسیاری درباره ابوالحسن نجفی اظهار نظر می‌کنند از سابقه سی تا پنجاه سال آشنایی خود با او در مصاحبه‌ها و مطبوعات می‌گویند. باز و باز عبارات تکراری، کلیشه‌ای و نخ‌نما شده که تقریباً در وصف هر که از ملک سخن و ادب رفته، شنیده‌ایم. بنده نمی‌توانم از زبان گویندگان این حرف‌های قالبی برای پرسشی که در بالا مطرح کردم، پاسخی بگیرم. آن مصاحبان صمیم و حریفان گرمابه و گلستان سال‌های سال استاد نجفی که هنوز هستند باید به حرف بیایند و به ما بگویند چرا او در حاشیه بودن را بر میدان‌داری و صلح را بر «جنگ و داوری» ترجیح می‌داد. آیا در درون او خبرهایی نبود که نمی‌توانست آنها را بر زبان بیاورد؟ آیا او اصولاً آدمی عافیت‌طلب و بانگ و هوارگریز بود یا مصداقی از این بیت خواجه شیراز که:

گرچه از آتش دل چون خُم می‌در جوشم

مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم

از ظاهر رفتار و گفتار نجفی این‌طور بر می‌آمد که در مباحث ادبی و آنچه در حوزه علائقش بود، سعی می‌کرد جانب اعتدال و ملایمت را بگیرد و در مباحث علمی فقط به اصل قضایا بپردازد، حاشیه نرود، و از هیجان‌زدگی بپرهیزد. در نوشته‌هایش فقط به اندازه‌ای از کلمات استفاده می‌کرد که لازم بود. پاکیزه می‌نوشت، درازنفسی نمی‌کرد و فقط به مسائلی می‌پرداخت که باید بپردازد. تا حد زیادی نیز به همین سبب - به قول مطبوعات امروزی - پژوهشگری «بی‌حاشیه» بود. یک بار هم که کتاب غلط‌نویسیم او حاشیه پیدا کرد، او خود به آتش آن دامن نزد. دیگرانی پُر حاشیه‌اش کردند. او آن اندازه انصاف علمی داشت که حتی مقداری از دیدگاه‌های درست منتقدان غلط‌نویسیم را در چاپ‌های بعدی آن منظور کرد و در پاره‌ای از پیشنهادهای قبلی خود تجدید نظر فرمود. محمدرضا باطنی که آغازگر ماجرا بود و جرعه جزو بحث‌ها را بر سر غلط‌نویسیم برافروخت، بر خلاف نجفی که کف نفس و اعتدال نشان می‌دهد، گاه در مباحثات تندی می‌کند و بی‌طاقت می‌شود. جالب آنکه او نیز

مانند نجفی پاکیزه‌نویس، طرفدار وضوح، دقت و صراحت در گفتار و نوشتار و از همه مهمتر، ملتزم به رعایت صداقت نسبت به خوانندگان خود است. هر دو سخت به وجدان علمی و اخلاق پایبندند. وجه اختلاف این دو همشهری در این بود که نجفی به سبب مطالعات زیادی که در زبان و ادبیات فارسی داشت و عشقی که به آن می‌ورزید، نمی‌توانست از الگوهای نگارش و کاربردهای واژگانی که به مرور زمان در فارسی رسمی و ادبی تثبیت شده، و در ذائقه وی خوش نشستند راحت فاصله بگیرد و کاربردهای نحوی و لغوی نوظهور در نثر فارسی امروزی را در بست بپذیرد؛ حال آنکه باطنی به کاربردهای روزمره فارسی‌زبانان بیشتر بها می‌داد. علی‌القاعده او فرهنگ سخن را بر فرهنگ فارسی محمد معین ترجیح می‌داد؛ تعهد چندان سفت و سختی به کاربردهای سنتی و ریشه‌دار در نوشته‌های فارسی احساس نمی‌کرد و ملاکش بیشتر و بالاتر فارسی معاصر هر دوره بود. با این حساب، نجفی مختصری به دستور زبان تجویزی متمایل بود و باطنی به دستور زبان توصیفی. مع‌ذلک، اینکه به رغم اختلاف دیدگاه زبان‌شناختی میان نجفی و باطنی، هر دو نثری روشن، پخته و خالی از ابهام و ناهمواری دارند، نشان می‌دهد که مشکل لزوماً در گرایش به دستور تجویزی یا توصیفی و یا ورود مشت‌های مفردات و ترکیبات ظاهراً جدید به فارسی و به قول شادروان نجفی، «گرته‌برداری» شده، نیست. راز کار در احاطه نویسنده بر ظرایف و امکانات فارسی و ذهن روشن او است، گو چند میهمان ناخوانده هم در خانه زبان جا خوش کرده باشند.

باری، آنچه این چند روزه درباره نجفی خواندیم و شنیدیم به مقداری خاطره، فهرست تألیفات و ترجمه‌ها، و کلیاتی راجع به شخصیت او محدود می‌شد: همه در حد یادداشت‌هایی برای نصب در سایت‌ها و دست به سر کردن خبرنگارهای بسمج تلفنی. شاید مجال بیش از این گفتن هم نبوده است. امیدواریم در فرصت مناسب، ولی نه چندان دیر و دور، آنهایی که با روحیات و اندیشه‌های روانشاد نجفی از نزدیک و بی‌واسطه آشنایی داشته‌اند، تصویری دقیق‌تر و مبسوط‌تر از شخصیت و دنیای او ترسیم کنند؛ ترجمه‌های او را نقد و بررسی کنند و شیوه‌ها و شگردهایش را در ترجمه باز نمایند، و به ما بگویند چه عواملی دست به دست هم داد تا از او مترجمی چنان توانا ساخت که ترجمه‌های وی، به قضاوت آنهایی که هم زبان فرانسه می‌دانند و هم خود مترجم‌اند، از دو صفت صحت و روانی برخوردارند: یعنی امانت‌داری کامل در نقل پیام‌ها از زبان مبدأ از سویی و سلاست و همواری نثر در زبان مقصد از دیگر سو. حیف است که تجربه‌های عملی او، تا تازه است، جایی ثبت و ضبط نشود و در اختیار تازه‌واردان به عرصه ترجمه قرار نگیرد.

یادش به خیر و روانش شاد باد.

هشتم بهمن ماه ۱۳۹۴

شیفته‌ای در کمند اعتدال

فرهاد طاهری

دانشنامه‌نگار و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران

هر بار که فرصت گفت‌وگویی حضوری یا تلفنی را با استاد نجفی می‌یافتم یا به نوشته‌ای از آن استاد برمی‌خوردم، در من حس غریبی شکل می‌گرفت و هرچه سعی می‌کردم تا برای این استنباط خود واژه‌ای دقیق یا عبارتی گویا بیابم که بیانگر واقعی قضاوت من در خصوص استاد نجفی باشد، راه به جایی نمی‌بردم. تا اینکه چندی پیش به مناسبتی سروکارم به کتاب *نقشی از حافظ* نوشته علی دشتی افتاد. زنده‌یاد علی دشتی در واپسین فصل این کتاب، با عنوان «انجام، حافظ در اعتدال»، ضمن نتیجه‌گیری از مجموع صحبت‌هایش در خصوص اینکه حافظ چگونه از آرای عمیق فلسفی خیام، از روح صوفیانه و شوریده مولانا و از هنر زبان‌آوری و شیوه غزلسرایایی سعدی تأثیر پذیرفته و در نهایت هم چگونه توانسته است با هنرمندی به تلفیقی بسیار اعجاب‌انگیز در طرز شاعری خود موفق شود؛ درباره رمز جاودانگی میراث هنری خواجه شیراز به نکته‌ای بسیار ظریف، از سر خرداندیشی اشاره کرده است که جای تأمل فراوان دارد: «اعتدال، فضیلت گرانبهایی است که دست یافتن بدان دشوار است. اگر مردم عادی بدان آراسته باشند از سقوط، تباهی، اضمحلال و هرگونه شکستی در امان خواهند بود. چنانچه نابغه‌ای به این فضیلت آراسته باشد، محصول قریحه و فکر او فیاض و برای نوع انسانی میراث گرانبهایی خواهد بود... هنر حافظ و اعتدال او در این است که به حال توازن، میان سه گوینده بزرگ که هر کدام در رشته خود اصيل و عظیم و بی‌نظیرند قرار دارد. ... حافظ، حافظ معتدل، معتدل در عشق‌بازی، معتدل در جذب صوفیانه، معتدل در افکار فلسفی است. حافظ در مدار هیچ یک از اینها نیست. خود فلکی جداگانه دارد. مداری که به مدار هر یک از آنها نزدیک و از آنها دور می‌شود. این اندیشه متوازن حافظ است که از روی معیار دقیقی موضوع‌های مختلف را به هم می‌آمیزد و در میان هیچ یک از آنها، نه راه افراط می‌پیماید و نه صراحتی اتخاذ می‌کند که از قوه تحمل مردم بیرون باشد. من گمان می‌کنم هنر حقیقی حافظ، اعتدال اوست و به واسطه این



نیروی روحی، قیافه متمایزی در میان سرایندگان ایران پیدا کرده است. «(نقشی/حافظ، ص ۳۱۳-۳۱۲ نقل به اختصار). این نتیجه‌گیری زنده‌یاد دشتی در خصوص اینکه چرا شاعری مانند حافظ در میان سرایندگان ایران به تعبیر او «قیافه‌ای متمایز پیدا کرده» است (و چه بسا برانگیزاننده تحسین ماست از حافظ که چنین اوصافی داشته و از دشتی که به آن پی برده است) تکلیف تمام بگو مگوی‌های درونی مرا در خصوص درک عمیق شخصیت استاد نجفی به یک معنی روشن کرد. البته همین جا باید افزود که غرض، مطلقاً آن نیست تا هاله‌ای از عظمت هنری بی‌بدیل یا نوعی نامیرایی «حافظانگی» بر گرد شخصیت استاد نجفی تنیده شود. اصولاً در توصیف احوالات و آثار استاد نجفی «شکوه‌انگارانه» قلم و زبان را به خدمت گرفتن، نقض آشکار تمام تعهدات قلبی و ذهنی استاد نجفی در سراسر حیات پربار اوست. اما در بررسی شخصیت فرهنگی و آثار استاد نجفی، توسل به تحلیل شخصیت حافظ از نگاه دشتی شاید در پی بردن به بعضی دلایل «تمایزی» آن استاد فرهیخته در میان معاصران راهگشا باشد.

همه کسانی که آثار استاد نجفی را دقیق خوانده یا در طرز سخن گفتن و شیوه نویسندگی و نیز در منش کردکار او تأمل کرده باشند، بی‌تردید به نوعی «اعتدال متواضعانه» او پی برده‌اند. نمود این اعتدال هم کاملاً در «او» آشکار است: در تعلقات ذهنی و علایق مطالعاتی او (یعنی تعمق در ادب کهن فارسی؛ نواندیشی در ادبیات و تعلق خاطر به ادبیات معاصر ایران؛ شیفتگی به جلوه‌های ادبیات غرب چون رمان و داستان کوتاه و ادبیات تطبیقی و نقد ادبی؛ ترجمه؛ فرهنگ‌نگاری، دغدغه مستمر پاسداشت زبان فارسی و کوشش در پاکیزگی آن؛ زبان‌شناسی؛ و وزن شعر فارسی)؛ در ساختار و شیوه تدوین مقالات و کتاب‌های او؛ و در نوع مراوداتش با دیگران و نیز در قضاوت‌هایی که گاه در خصوص بعضی مسائل فرهنگی یا اجتماعی یا درباره بعضی شخصیت‌ها بر زبان یا قلم جاری می‌کرد. اما درباره خود این «اعتدال» نخست باید کمی تأمل کرد تا به بررسی حضور آن در شخصیت استاد نجفی رسید. فقدان «اعتدال» در عرصه سیاست و قدرت، اجتماع و فرهنگ (اعم از تعلیم و تربیت که نتیجه آن پروراندن «انسان» است و خلق آثار که لزوماً باید به باروری و پویایی اندیشه‌ها منجر شود) بروز مصایب انکارناپذیری در پی خواهد داشت. در عرصه فرهنگ، پیامد عارضه سوء «فقدان اعتدال»، فرومردگی بارقه‌های استعداد، پیدایی کج‌راهه‌ها و بیراهه‌ها، و به جلوه

درآمدن سراب‌وار «بی‌مایگی و بی‌مایگان» یا «بی‌خردی و خردستیزی» است. میزان «دوری یا نزدیکی» شخصیت‌های فرهنگی به «اعتدال» بازتاب بلاواسطه‌ای در آثار و رفتار و تفکر آنان دارد و به همان نسبت در کاهش یا افزایش عارضه‌های سوء فقدان اعتدال در جامعه سهیم هستند. حال اگر آن «شخصیت» پرآوازه‌تر و آثارش هم مخاطبان بیشتری داشته باشد، آن «سهیم شدن» بیشتر و مؤثرتر خواهد بود.

بارزترین جلوه اعتدال در شخصیت و افکار استاد نجفی، پرهیز او از تحمیل علایق ذهنی و حوزه مطالعاتی خود به دیگران یا برانگیختن آنان به مطالعه پسندهای خاطرش بود. او برای همه زمینه‌های مطالعاتی احترام قابل بود. مثلاً اگر با کسی روبه‌رو می‌شد که کمترین علاقه‌ای به وزن شعر فارسی نداشت (مانند خود من)، اما مشتاق بود اختصاصاً در زمینه زبان فارسی و تأثیر نحو زبان‌های دیگر در این زبان با او باب گفت و گو را همواره گشوده دارد، با کمال میل می‌پذیرفت و با حوصله بسیار وقت می‌گذاشت و مطالعه می‌کرد و از سر تأمل هم جواب می‌داد. هیچ وقت هم رشته سخن را به جاهایی نمی‌کشاند که می‌دانست مخاطبش کمترین علاقه‌ای به آن ندارد. (این ویژگی استاد را بسیار به‌ندرت در میان فضایی معاصر به‌ویژه در میان استادان ادبیات دیده‌ام. یادش به‌خیر استادی در دانشکده ادبیات داشتیم که سر کلاس حافظ مدام درباره سعدی سخن می‌گفت و همیشه هم از اشعار سعدی می‌خواند. یا استادی را می‌شناسم که حوزه تحقیق و تدریسش حافظ است. به هر محفلی و با هر موضوعی دعوت شود، از ادبیات معاصر گرفته تا ادبیات تطبیقی و ادبیات غرب و نقد کتاب و... محال است رشته سخن را در نهایت به حافظ نکشاند!) نمود دیگر اعتدال را باید در نوع «همسان‌اشتیاقی» استاد به زمینه‌های علایق او دانست. به تعبیر دیگر، گونه‌ای از خویش‌داری که موجب می‌شد تا خواننده آثار یا شنونده سخنان او نتواند واقعاً متوجه شود که استاد از میان علایق مطالعاتی خود (ادبیات کهن، ادبیات غرب، فرهنگ‌نگاری و ترجمه، زبان فارسی، وزن شعر) بیشترین تعلق خاطر را به کدام یک دارد. او در عین شیفتگی به همه موضوعاتی که در آن می‌اندیشید و قلم می‌زد، همواره در «کمند اعتدالی دلیپسند» نیز میان آن موضوعات به سر می‌برد. پایبندی به اعتدال در نحوه انتقال «مفهوم» و «مطلب» از ذهن و قلم استاد به مخاطب و خواننده (چه به لحاظ ساختار و گنجایش قالب این انتقال مفهوم اعم از کتاب یا مقاله و چه به لحاظ نوع

میان‌شان زندگی می‌کنند؟ در تلقی متعارف منظور از «دانشمند» کسی است که در عرصه‌ای از حوزه‌های علم صاحب تبحر و دیدگاه و مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و محفوظات شده است. این «دانشمند» جلوه‌های این تبحر را در آثارش (اعم از کتاب، مقاله، خطابه، آموزش) باز می‌نماید و نیازمندان به تبحر او نیز به مقتضای نیاز خود به او مراجعه می‌کنند. اما انتظار مردم و جامعه از دانشمندان علوم انسانی، لزوماً در همه وقت گره‌گشایی و راه نمودن در زمینه‌های دانش تخصصی آنان نیست. مواقعی پیش می‌آید که این دانشمند باید در قبال مسائلی که در حوزه تخصص علمی او نیست، اما دغدغه اطرافیان و مردم زمانه‌اش است اظهار نظر یا موضع‌گیری (و چه بسا هم بی‌اعتنایی) کند یا گاه سروکارش به کسانی می‌افتد که نه تنها هم‌فکر و هم‌شان او یا چون او دانشمند نیستند، بلکه از خیل بی‌شمار عوامان و بی‌بهرگان از خواندن و نوشتن باشند، در رویارویی با چنین کسانی چه رفتاری باید پیشه کند؟ اینکه دانشمندی بتواند میان «دانش تخصصی خود» با «طرز فکر و دیدگاهش در خصوص مسائل اجتماعی» و نیز با «فتارهای فردی‌اش» به اعتدالی برسد و در وسع خود در «توقع برآوردگی» مردم زمانه‌اش بکوشد، به بالاترین مراتب فرهیختگی دست یافته است. در بررسی و ارزیابی شخصیت و تأثیرگذاری‌های دانشمندان، معمولاً ملاک سنجش را صرفاً جنبه «دانش تخصصی» مدنظر می‌آورند، حال آنکه این جنبه به تنهایی هیچ‌گاه دلیل مسلمی بر دانشمند بودن کسی نیست. من واقعاً نمی‌دانم در نظر استاد نجفی دست یافتن به «اعتدال» میان «دیدگاه و فکر اجتماعی، و رفتار فردی و دانش تخصصی» چقدر مهم بوده، اما بی‌تردید او به تحقق چنین «اعتدالی» در شخصیت دانشمندان اعتقاد داشته است؛ چرا که از زندگانی او می‌توان شواهدی هم بر اثبات این اعتقاد یافت.

مروری بر زندگانی و آثار استاد ابوالحسن نجفی

ابوالحسن نجفی در خانواده‌ای مذهبی در نجف به دنیا آمد. پدرش مجتهد جامع‌الشرایطی بود که در نجف تحصیلات عالی علوم اسلامی را گذرانده بود. او دوران کودکی و نوجوانی را در نجف و اصفهان گذراند و در سال ۱۳۲۶ از دبیرستان سعدی اصفهان دیپلم ادبی گرفت و در همین سال در رشته زبان فرانسوی (دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) ثبت نام کرد و در سال ۱۳۳۲ دوره لیسانس را به پایان برد. رساله او در موضوع زندگی و آثار صادق هدایت بود که به راهنمایی دکتر

تدوین و تلفیق ساختار درونی اجزای فراهم‌آورنده آن از دیگر جلوه‌های اعتدال‌گرایی استاد نجفی است. یک نکته بس مهم به نظرم در روش پژوهش و نوشتن مقاله و کتاب که بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان چندان اعتنایی به اهمیت آن ندارند، رعایت تناسب و اعتدال میان موضوع مقاله یا کتاب با گستره اطلاعات (ربط و بی‌ربط) و مطالبی است که در تبیین و توضیح و شرح آن «موضوع» به قلم می‌آورند. آنچه که در بیشتر مواقع خوانندگان اثری، دچار احساسی می‌شوند که آن را با تعابیری چون ملال‌آوری، اطناب، حاشیه‌پردازی، پرگویی و تکرار و... بیان می‌کنند، دقیقاً ناظر به همین نکته است. در تألیف هر نوشته‌ای، نویسنده پیش و بیش از دغدغه «چه از قلم نیفتادن» باید دغدغه «چه بر قلم آوردن» را داشته باشد. یعنی نویسنده باید خیلی مواظب باشد تا چه مطالبی را اساساً ننویسد! این نوع اعتدال‌گرایی، در روش تحقیق استاد نجفی به تمام و کمال رعایت شده است. حتی باید گفت شمار کتاب‌ها و مقالات او با میزان فرصت‌ها و فراغت‌ها و تعمقات ذهنی و تتبعات او در موضوعاتی که در آن دست به قلم برده به نظر از اعتدالی نسبی برخوردار است (اینکه تعبیر «اعتدالی نسبی» به کار رفت یعنی از استاد حتی باب گله‌گذاری‌ها هم گشوده است و آن مواقعی است که کم‌نویسی و با وسواس‌نویسی او جلب نظر می‌کند).

اما مهمترین «اعتدالی» که به نظر اگر در شخصیت دانشمندان جامعه محقق شود هم ارتقای شأن آنان را از «دانشمند بودن» به «فرهیختگی» و هم بی‌تردید شکوفایی و پویایی بسیاری از عرصه‌های «پندار» و «کردار» و نیز بردمیدن نسیم «امید و خوش‌بینی» را به «نفس علم» موجب خواهد بود، اعتدال تجلی‌یافته میان «فکر، رفتار، و علم» آن دانشمندان است. البته نویسنده دقیقاً از چگونگی تحقق این نوع اعتدال در شخصیت استاد نجفی چندان اطلاعی ندارد و پیش کشیدن این بحث را در این موضع از آن روی ضروری تشخیص داد که شاید گشودن باب تفحصی در خصوص این جنبه از شخصیت استاد نجفی به روی اندیشمندان ارادتمند او فراهم آید و چه بسا با اظهارنظرهایی که امیدوارم در این باره به قلم بیاید، نه تنها در ترسیم چهره روشن‌تر شخصیت استاد نجفی بسیار راهگشا خواهد بود، بلکه پرسش دیگری نیز به ذهن خواهد رسید که از دانشمندان علوم انسانی اصولاً چه توقعی باید داشت؟ آیا صرف «دانشمند بودن» ادای تمامی تعهدات و وظایف آنان در قبال جامعه و مردمی است که در



کرد و به عضویت بخش ویرایش انتشارات دانشگاه آزاد ایران درآمد. استاد ابوالحسن نجفی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، از زمره همکاران کوشای مرکز نشر دانشگاهی شد و مدتی هم در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی تدریس کرد و به عضویت پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی درآمد. آخرین سمت او مدیریت گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان بود.

بعضی از آثار او

مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۸؛

غلط‌تنویسیم، فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶؛

فرهنگ فارسی عامیانه، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸؛

درباره طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۴؛
اختیارات شاعری و مقاله‌های دیگر در عروض فارسی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۴؛

استاد نجفی هجده عنوان کتاب از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه کرده که از جمله آن است: *شیطان و خدا* (از سارتر)؛ *کالیگولا* (از آلبر کامو)؛ *ضد خاطرات* (از آندره مالرو با همکاری رضا سید حسینی)؛ *خانواده تیبو* (از روژه مارتن دوگار)؛ *شازده کوچولو* (از آنتوان دو سنت اگزوپری) و... همچنین برای اطلاع دقیق از زندگانی و فهرست کامل آثار او نک: *جشن‌نامه ابوالحسن نجفی*، به کوشش امید طبیب‌زاده، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۰.

موسی بروخیم، این رساله را به زبان فرانسوی نوشت. بعد از فارغ‌التحصیلی چند ماهی در دبیرستان‌های اصفهان دبیر علوم اجتماعی و جغرافیا بود، اما آموزش و پرورش را رها کرد و با مشارکت آل‌رسول و احمد عظیمی انتشارات نیل را در تهران (مشرق میدان بهارستان) بنیان گذاشت. در سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. ابوالحسن نجفی ابتدا قصد داشت در رشته ادبیات فرانسوی ادامه تحصیل دهد و حتی با مشورت و راهنمایی پروفیسور ریکات بر آن شد تا پایان‌نامه خود را در موضوع «روابط مارتن دوگار و آندره ژید» بنویسد، اما به راهنمایی دکتر محمدجعفر معین‌فر (استاد زبان‌شناسی در فرانسه) در رشته زبان‌شناسی نام نوشت و شاگرد آندره مارتینه شد. حضور او در فرانسه بیش از یک سال و نیم بیشتر نپایید و به ایران برگشت. در سال ۱۳۴۱ به سفارش دکتر خانلری (که آن زمان وزیر فرهنگ شده بود) موفق به اخذ بورسیه تحصیلی از انستیتوی فرانسه شد و دوباره به فرانسه رفت و در مدرسه مطالعات عالی (وابسته به سوربن) زیر نظر مارتینه به تکمیل تحصیلات خود در رشته زبان‌شناسی پرداخت. ابوالحسن نجفی در نظر داشت به راهنمایی مارتینه پایان‌نامه دکتری خود را در موضوع ساخت حروف اضافه در زبان فرانسوی بنویسد، اما به دلیل اتمام دوران بورسیه تحصیلی در سال ۱۳۴۴ به ایران بازگشت و نوشتن پایان‌نامه نیز هرگز به پایان نرسید... مدتی در گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان تدریس کرد، به گروه جنگ اصفهان پیوست، در سال ۱۳۴۴ به تهران آمد و در انتشارات فرانکلین به حرفه ویراستاری و ترجمه سرگرم شد. چندی در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران تدریس

از چپ ردیف اول ابوالحسن نجفی،
فتح‌الله مجتبابی و محمدجواد
مشکور، ردیف دوم عبدالله نورانی و
جلیل تجلیل، سمینار نگارش فارسی،
مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.